

## منصور حکمت

### و تئوری "حزب و جامعه"

منصور حکمت بعد از ۱۰ سال جار و جنجال در باره "کمونیسم کارگری" بالاخره به این نتیجه رسیده است که مشکل مهم جنبش چپ را باید در بی توجهی این جنبش به مقوله کسب قدرت سیاسی جستجو نمود!!! حکمت مدعی است که تمامی معضلات جنبش کمونیستی و کارگری را از پیش پای طبقه کارگر برداشته است. بی رغبتی چپ به تأثیرگذاری بر معادلات قدرت و بی مهری کمونیستها به تسخیر قدرت سیاسی تنها مشکل باقی مانده جنبش کارگری است که اینک باید با سرانگشت تدبیر وی حل گردد. اینها نه شوخی است و نه کنایه، اگر واقعاً باور نمی کنید بحث "حزب و جامعه" وی را بخوانید. او در این مقاله توضیح می دهد که بیست سال پیش با همکاری حمید تقوایی در یکی از شهرهای انگلیس، "مارکسیسم انقلابی" را کشف میکند، با شرح و نشر کشفیات نوین خود به "معضلات کمونیسم و پرولتاریا در انقلاب ۵۷ ایران" پاسخ میگوید، سپس "تئوری حزب" و رمز و راز "تشکیل یک حزب راستین کمونیستی" برای طبقه کارگر را از نهانخانه مغز خود بیرون میکشد و حزب کمونیست ایران را بر پای میدارد، یک قدم این طرف تر با معمای "کمونیسم و طبقه" و "حزب و طبقه" و مسائل شوروی و... مواجه میشود و همه آنها را حل و فصل می کند. با گذار از این دوره که متضمن "حل کلیه مسائل تئوریک مارکسیسم" و تبیین تمامی "وظائف پراتیکی کمونیستها" و جنبش کارگری بوده است وارد مرحله "کمونیسم کارگری" میشود و "حزب کمونیست کارگری" را بر پای میدارد. حزبی که بنا به ادعای حکمت حزبی

دخالته‌گر در سرنوشت پیکار طبقه کارگر و کل توده های فرودست بوده است و با این ویژگیها وارد عرصه مصاف شده است!!! و اینک تنها معضل باقی مانده حزب او این است که آدمهایش به مقوله تسخیر قدرت تمایلی نشان نمی دهند. باید این مشکل را از پیش پای برداشت. کاری که زمانش بطور جدی فرا رسیده است و پیروزیهای مکرر پیشین تمامی پایه های شروع موفقیت آمیز این فاز را استوار ساخته است.

قبل از هر نوع نقد و انتقادی در باره این مقاله یک سؤال کاملاً جدی ذهن هر خواننده ای را به خود جلب میکند. سؤالی که با همه جدی بودنش چندان مورد تأکید ما نیست اما به هر حال نمی توان بکلی بر آن چشم فرو بست. این پرسش خیلی ساده این است که راستی راستی اگر حکمت آدمی یا حزب کوچک چند نفری او در طول این سالها تمامی مسائل دامنگیر جنبش کمونیستی طبقه کارگر را پیروزمندانه حل و فصل کرده است!!! اگر حکمت و حزب کوچولویش همه این پیروزمندیها را بر روی همین کره خاکی، در درون جامعه، در عرصه پیکار میان طبقات اجتماعی، در متن انقلاب ایران، در قلمرو جامعه کردستان، در درون جنبش کارگری بدست آورده اند!!! پس چگونه است که حالا باید تازه اعضاء حزب خود را زیر شلاق موعظه و فشار هیستریک لفظ بازی به "ضرورت گردآوری نیرو برای تأثیرگذاری بر معادلات قدرت در جامعه" متقاعد سازد!!! به این پرسش یک پرسش دیگر را نیز اضافه می کنیم. اینکه آثار این فتوحات عظیم جنبش حکمتیه را ما در کجای این کره خاکی، در زندگی و مبارزه کدام بخش از طبقه کارگر دنیا در کدامین عرصه مصاف پرولتاریای بین المللی، با کدام تلسکوپ نیرومند کامپیوتری به چشم مشاهده کنیم?!!

واقعاً چگونه ممکن است انسان به خود اجازه دهد اینهمه ضد و نقیض

گوئی بی پایه و اساس را در کنار هم قرار دهد؟!، چگونه یک انسان به خود حق می دهد که مخاطبان و خوانندگان را تا این اندازه ساده اندیش و خوشخیال بحساب آورد. در تاریخ مارکسیسم هر گرایش بورژوائی کوشیده است تا نقد مارکسیستی سرمایه داری را به ظرفی برای پیشبرد مقاصد شوم طبقاتی اش تبدیل کند اما کمتر آدمی اینهمه توهم پراکنی و تناقض بافی و آشفته فکری را بنام تنها نسخه واقعی مارکسیسم ناب و شفابخش به خورد آدمها داده است.

امیدوارم حکمت حداقل برای خودش و در محکمه دید و دریافتهای خودش نیاز پاسخ گفتن به این سوالات را احساس کند اما به هر حال همانگونه که گفتم اینها زیاد مسأله ما نیست. مشکل واقعی این است که حکمت از موضوعاتی که نام برده و از مشکلات عدیده ای که ردیف کرده، همان مشکلاتی که حل پیروزمندانۀ تک تک آنها را به کنگره حزبی گزارش نموده است چه برداشت و استنباطی دارد؟؟؟

"تئوری حزب"، "کمونیسم و طبقه"، "تحزب و طبقه"، "مسأله شوروی و طبقه"، "رابطه شکستهای قبلی با جدائی کمونیسم از طبقه"، "جایگاه کارگر در حزب" و بالاخره "حل کلیه معضلات تئوریک مارکسیسم" و تبیین تمامی "وظائف پراتیکی کمونیست ها و جنبش کارگری" در فرهنگ سیاسی حکمت یعنی چه و پاسخ دادن بدانها در واژه نامه طبقاتی ایشان چه معنی و مفهومی دارند.

حکمت و شاخص حزب سیاسی

حکمت تئوری حزب را حل کرده است!!! و بر مبنای راه حلهايش نخست

در تشکیل "حزب کمونیست ایران" و سپس "حزب کمونیست کارگری" ایران فعال بوده است. حزب اول را او خودش بعد از چند سال "حزب ناسیونالیستهای کرد" نامیده است و حزب دوم وی به اعتراف خودش تا این زمان هیچ جهتگیری معینی حتی برای آماده نمودن نیرو در راستای تأثیر گذاشتن بر معادله قدرت در جامعه نداشته است. نه حزب اول و نه حزب دوم قادر به سازمان دادن کارگران نه در ایران، نه در کردستان و نه در هیچ کجای دیگر نشده است. اما فاجعه دردناکتر از اینهاست. بر معادله قدرت اثر نگذاشتن و کارگران را متشکل نکردن پیشکش قدم، بینیم اصلاً حزب کارگری و حزب کمونیست کارگران در روایت حکمت چه مفهومی داشته است. واقعیت این است که او صریحترین و دقیقترین پاسخ خود را درست در همین مقاله حزب و جامعه به این سؤال داده است. او پیش تر نیز مطالبی در باره حزب نوشته و مطرح نموده است اما حرف واقعی دل خویش را دقیقاً در همین جا است که ابراز نموده است. او میگوید:

" بنظر من رابطه یک سازمان با قدرت سیاسی شاخص حزبی بودن و نبودن کاراکتر آن سازمان است. حزب صرفاً یک سازمان و گروه سیاسی و فکری نیست که از نظر کمی به حد نصابی از رشد رسیده باشد. حزب سازمانی است که پا به جدال قدرت گذاشته است. پا به قلمرو سیاست در یک مقیاس اجتماعی گذاشته است. سازمان و نهادی که بیرون قلمرو سیاست سراسری و بیرون جدال واقعی بر سر قدرت و تعیین صاحبان قدرت در جامعه زیست می کند، سازمانی که چه بنا به تصمیم آگاهانه خود و چه به دلیل مشخصات کمی و کیفی خود بیرون این جدال قرار می گیرد، یک حزب سیاسی نیست، در فردای ۲۲ بهمن ۵۷ نیروی

عظیمی به گرد فدائی حلقه زد. برای یک حزب سیاسی این نیرو ابزار دخالتگری در سرنوشت قدرت در طی دوره معینی است. یا در این کار پیروز می شود و توازن قدرت جدیدی را به کرسی مینشاند و یا این نیرو را برای یک دوره از دست می دهد، اما فدائی علی‌رغم نفوذ وسیعش پس از انقلاب فاقد سیما و مشخصات یک حزب سیاسی بود...."

حکمت با این تعریف خود از حزب به ورطه هولناکی سقوط کرده است. آنچه او می گوید نه با درک مادی و مارکسیستی از حزب بطور کلی قرابت دارد و نه بنحو اولی با تبیین مارکسیستی از حزب کمونیست طبقه کارگر هیچ سنخیتی دارد و از همه اینها مهمتر و اساسی تر اینکه با یک کاسه کردن تعریف حزب و خط کشیدن بر تمایزات بنیادین میان احزاب متعلق به طبقات متفاوت و متخاصم اجتماعی بر هر چه که مارکسیسم و روایت کمونیستی از حزب است خط بطلان کشیده است. بد نیست هر کدام از این نکات را هر چند فشرده در اینجا توضیح دهیم.

الف: حزب و قدرت بطور کلی!!

شاخص حزب بودن و نبودن یک سازمان اگر مراد از حزب واقعاً حزب سیاسی باشد، مطلقاً در مجرد رابطه اش با قدرت سیاسی نفی و اثبات نمی شود. حزب سیاسی بر خلاف انگاره بافی های حکمت آلترناتیو سیاسی و اجتماعی حی و حاضر یک طبقه یا یک گرایش اجتماعی معین در مقابل وضعیت جاری یا جامعه موجود را نمایندگی می کند. قدرت سیاسی جزء معینی از کل این آلترناتیو و فقط ابزاری برای تحقق این آلترناتیو است. توضیح واضح است که هر حزب سیاسی متعلق به هر

طبقه اجتماعی برای تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه یا گرایش اجتماعی خویش به حداکثر تلاش دست می زند. اما این فقط بدان خاطر است که هر حزب سیاسی می خواهد راه حلهای اقتصادی، اجتماعی معین خود را به کرسی بنشانند. حزب یا سازمان سیاسی قبل از هر چیز تبلور روایتها، افقها، دریافتهای، انتقادات، اعتراضات، توافقات و نقد و قبول یک طبقه یا یک گرایش اجتماعی درون طبقه نسبت به شرائط حاضر و جامعه موجود است. حزب می تواند تجلی نقد و اعتراض و پیکار یک طبقه اجتماعی علیه تمامی عینیت موجود باشد، می تواند انعکاس دهنده مطالبات اصلاحی گرایشی از طبقه مسلط برای تعدیل و دستکاری نظم سیاسی یا مدنی حاکم باشد و بالاخره می تواند ظرف ابراز وجود طبقه حاکم برای حفظ و تداوم نظم اجتماعی موجود را تشکیل دهد. حزب اجتماع آدمهائی که متعلق به طبقات اجتماعی اند و بطور معمول پیشروان و فعالان یک طبقه یا گرایش سیاسی را تشکیل می دهند. این آدمها از هر طبقه یا گرایشی که باشند به این دلیل تحزب اختیار نموده اند که حرف، پیام، نقد یا دفاع معینی نسبت به وضعیت موجود دارند. اینان البته برای به کرسی نشاندن حرفهایشان یا برای تغییر عینیت حاضر بدست گرفتن قدرت سیاسی را امر عاجل و ضروری خویش تلقی می نمایند و برای حصول آن پیکار میکنند. اما این دو مقولاتی متفاوت و غیر مترادف با هم هستند. حزب خواهان تسخیر قدرت دولتی و سیاسی است اما هر سازمان و دار و دسته ای که موجودیتش در تقلا برای بدست گرفتن قدرت دولتی خلاصه شود، لزوماً یک حزب سیاسی نیست. از این گذشته حزب بودن و نبودن یک جمعیت یا سازمان سیاسی را با صرف جدی بودن و نبودنش در عرصه کسب قدرت نمی توان توضیح داد. حزب نهایتاً یک ابزار است و هیچ تقدسی ندارد. آنچه که فلسفه وجودی و

پیدایش احزاب را مشخص میکنند راه حلها و نسخه پیچیهایی اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی معینی است که در مقابل جامعه و انسانها قرار می دهند. هر حزب سیاسی برنامه و اهداف و مطالبات اعلام شده ای دارد که دقیقاً همین راه حلها و ابزار تحقق آنها را توضیح می دهد. برخورد به مسأله قدرت سیاسی نیز یکی از مشخصات مهم هر حزب است. همچنانکه راه رفتن یک مؤلفه مهم موجودیت انسان زنده است. اما هیچکس در تعریف انسان بودن انسانها بر مجرد راه رفتن آنها تکیه نمی کند. حکمت میگوید: "حزب سازمانی است که پا به جدال قدرت گذاشته است" طبق این تعریف جوخه نظامیان تحت فرماندهی یک ژنرال قلدر ارتش که برای انجام کودتای نظامی و گرفتن قدرت بوجود می آید محکم ترین و پولادین ترین حزب سیاسی است!! زیرا مصمم است که فقط به فاصله چند ساعت بعد از نخستین دیدار سازمان یافته میلیتاریستی اعضایش قدرت سیاسی را بچنگ آورد. این جوخه کودتا آنقدر حزب سیاسی است که حتی تا لحظه پایان کار و گرفتن کامل قدرت هنوز هیچیک از اعضایش غیر از شخص ژنرال فرمانده، هیچ اطلاعی نسبت به آینده کار آن ندارند!!! این فقط احزاب سیاسی نیستند که خواهان تسخیر قدرت دولتی اند. بسیاری اوقات گروهها، محافل و دار و دسته هائی غرق در تکاپو برای بچنگ آوردن قدرت اند که هیچ نشانی از حزبیت ندارند. حکمت سوراخ دعا را گم کرده است. آنچه به یک حزب سیاسی ظرفیت ابراز نقش برای تصرف قدرت دولتی را می دهد نفس قدرت قدرت کردن و گرفتن گرفتن قدرت یا حتی تقلای همه سویه برای بدست آوردن حکومت نیست. بالعکس یک شاخص حزب بودن آن این است که گرایش یا طبقه اجتماعی خود را حول راه حلها و افقهای طرح شده خود بسیج می نماید. برای این کار باز هم بر خلاف دعوی حکمت فقط قدرت قدرت نمی کند بلکه اهمیت راه حلها و دورنماها

و خواسته هایش را تا آنجا به شعور طبقه یا گرایش اجتماعی خود تبدیل می نماید که آنان برای تحقق این ایده ها و انتظارات و مطالبات به صحنه تعیین تکلیف می آیند و در اینجاست که قدرت سیاسی مسئله بالفعل و امر حیاتی روزمره آنها می گردد. در همین جا باید بگوئیم که یک فرق مهم حزب با محفل، گروه یا سازمان در این است که حزب یک سازمان سراسری برای طبقه یا گرایش درون طبقه است. زیرا که این طبقه یا گرایش پدیده خاص منطقه جغرافیائی معینی نیست. بلکه سطح کنکرتی از توسعه مدنی و اجتماعی شیوه تولید مسلط است و از این روی در کل جامعه حضور دارد. حکمت بطور قطع در مقابل این حرفها آشفته خواهد شد. او خواهد گفت که همه اینها در قلمرو بدیهیات قرار دارند و او با مفروض تلقی نمودن آنها به تأکید خاص بر شاخص قدرت سیاسی در تعریف حزب دست یازیده است. حکمت حتی عادت دارد که با کم ظرفیتی بی مانندی تمامی این مفروضات و مسلمات را کشف واقعی خویش قلمداد کند و ادعا نماید که اصلاً او بوده است که این مطالب را به چپ یاد داده است!!! بسیار خوب مسئله ما نه انکار سواد سیاسی اوست و نه پرداختن به اینکه آیا او این حقایق بدیهی را می داند یا نمی داند. واقعیت این است که میان سواد سیاسی آدمها و مضمون پاسخ آنها به مسائل مبارزه طبقاتی تفاوت بسیار فاحشی وجود دارد. مشکل حکمت نیز در اینجا نهفته است نه در مقوله دانستن و ندانستن یا قبلاً مطرح کردن و نکردن وی. به احتمال زیاد حکمت نیز در یک پلمیک سیاسی بر آنچه که ما بعنوان شاخص واقعی حزب سیاسی طرح کردیم انگشت تأکید خواهد گذارد. اما تمامی گیر کار در اینجا قرار دارد که او با همه اینها بالاخره نفی و اثبات حزب بودن یک جریان سیاسی را در نفس مصمم نبودن و بودنش برای گرفتن قدرت سیاسی خلاصه می کند. او با این تعریف بر

تمامی آنچه که مفروضات تلقی خویش از حزب اعلام می دارد خط قرمز می کشد. در روایت وی دیگر این مضمون سیاستها و حط مشی و پراتیک یک جریان سیاسی و به بیان دقیق تر اجتماعی شدن حزب از طریق اجتماعی شدن اهداف و انتظارات و افقهایش نیست که نیروی مادی آن را در تأثیر گذاری بر معادله قدرت فراهم میآورد بلکه برعکس این توسل وی به هر نوع اقدام و از جمله توسل به توطئه گری برای کسب قدرت است که موجب اجتماعی شدن آن میگردد!!!

ب: حکمت و حزب کمونیست کارگران

حکمت حزب کمونیست طبقه کارگر را چگونه تعریف می کند؟ او نه فقط هیچ درک درستی از حزب سیاسی ارائه نمی دهد که از آن بدتر در تعیین شاخص حزب بودن و نبودن جریانات سیاسی هیچ تفاوتی میان یک حزب بورژوائی و کارگری قائل نمیشود. او بطور خیلی عامدانه و آگاهانه از حزب بطور کلی سخن می گوید!! اینک یک حزب کمونیست کارگری نه فقط در برنامه، اهداف و سیاستها، بلکه اتفاقاً در همه ساختار وجودی و مکانیسم های اجتماعی شدن یا شیوه های کار و همه چیز دیگرش از زمین تا آسمان با یک حزب بورژوائی تفاوت دارد، برای وی اصلاً موضوع قابل تأملی نیست. حزب سیاسی بورژوازی در بهترین حالت تجسم سطح کنکرتی از توسعه تقسیم کار کاپیتالیستی در میان اقشار این طبقه است. سازمانی است که فلسفه وجودی خود را بر جدائی مطلق طبقه کارگر و توده های فرودست از هر نوع دخالتگری سیاسی و اجتماعی در سرنوشت زندگی و محصول کار خویش بنا میکنند. حزب بورژوائی ارکان اساسی موجودیت خود را بر توهم و فریب توده های کارگر و طبقات دیگر و

و ادار ساختن این طبقات به قبول قیمومت نمایندگان و اندیشمندان سرمایه استوار میسازد. حزیت برای بورژوازی در رابطه با پارلمان و پارلمانتاریسم موضوعیت و معنی پیدا می کند و پارلمان برای وی دژ پولادین پایداری قدرت سیاسی سرمایه و نظم تولیدی و مدنی شیوة تولید کاپیتالیستی است. دستگاه حزبی طبقه بورژوازی سیستم جاودانه سازی دولت بالای سر کارگران و فرودستان است. حزب بورژوازی متشکل از نخبگان و برگزیدگان و متخصصان و اندیشمندان یا سیاستگذاران حرفه ای است. اجتماع کسانی است که با تجمع خویش بر هر نوع اقدام اجتماعی انسانها در تعیین سرنوشت زندگی خود رگبار گلوله می بندند. احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی را در نظر بگیریم تا مشخصات واقعی مدرن ترین و متمدنانه ترین شکل تحزب بورژوائی یا سوسیال رفرمیسم را به رأی العین مشاهده کنیم. حزب سوسیال دموکرات سوئد تا همین چند سال پیش نفس اسم نویسی هر کارگر سوئدی در اتحادیه سراسری کارگران را به مثابه عضویت در حزب خود تلقی می کرد. حال آنکه کارگر مزبور نه در کلوب محلی اتحادیه، نه در سازمان سراسری اتحادیه و نه بنحو اولی در حزب سوسیال دموکرات هیچ موجودیت انسانی نداشت و الان نیز بطور بسیار عمیق تری از هر گونه ابراز نظر و دخالت معزول است.

حزب کمونیست طبقه کارگر نه فقط در اهداف و افقها و انتظارات اجتماعی و تاریخی اش از پایه و بنیان با یک حزب غیرکارگیری و غیر کمونیستی متفاوت است که اتفاقاً بعنوان جزء لاینفکای همین تفاوتهای ریشه ای، در کلیه مشخصات و ویژگیهای مربوط به ساختار و شیوه های کار و مکانیسم های اجتماعی شدنش نیز با حزب بورژوائی و سوسیال رفرمیستی فرق ماهوی دارد. در اینجا تشکل انسانها بر هیچ نوع تقسیم کار بورژوائی "توده و رهبران" مبتنی نیست. بالعکس پایه های ظهورش بر

دخالتهای مستقیم، آگاهانه و نافذ کلیه آحاد طبقه کارگر در گسست بندهای بردگی مزدی و استقرار شکل نوینی از سازمان کار و مدنیت و زیست کمونیستی استوار است. حزب رأی کارگران را نمی خواهد، حضور بلاواسطه، مؤثر، اندیشمندانه و خلاق تک تک آنها را در تعیین تمامی سیاست ها و راه حلها دنبال میکند. حزب حتی سر سوزنی جدا و بالای سر کارگران نیست. ظرف ابراز وجود سیاسی و پیکار طبقاتی آنهاست. در اینجا حزب محل گردائی تئورسین ها، صاحب نظران و سیاستگذاران نیست، بر عکس ابزاری برای پایان دادن به هر نوع جدائی تئوری از هدایت عملی جنبش، هر شکل جدائی اندیشیدن از اعتصاب کردن و قیام کردن و انقلاب کردن و هر گونه سیاستگذاری از اجرای سیاست است. حزب ستاد گردائی فرماندهان جبهه پیکار نیست. عرصه رفع هر گونه فرماندهی و فرمان پذیری است. یک حزب کمونیست قشربندی رهبران و توده تحت رهبری را پرنسیب یا اساس استخوانبندی خود قرار نمیدهد. بر عکس تمام سعی اش این است که هر کارگری در هر نقطه ای از جامعه و در هر گوشه ای از مبارزه سیاسی و طبقاتی نیروئی خلاق، پیشرو و راهگشا باشد. این را هر طفل دبستانی به روشنی روز درک می کند که شاخص حزب بودن و نبودن یک حزب واقعاً کمونیست و بحق کارگری از زمین تا آسمان با آنچه که می تواند شاخص یک حزب بورژوائی سندیکالیست و سوسیال دموکرات یا هر نوع دیگر باشد در تعارض عظیم قرار دارد. حزب کمونیست کارگران قرار است کارگرانی را سازمان دهد که جنبش لغو کار مزدوری مضمون مبارزه جاری و روزمره آنان باشد. کارگرانی را متشکل کند که با آلترناتیو زنده و حی و حاضر کمونیستی در مقابل بورژوازی صف کشند. کارگرانی را متحزب سازد که در فردای انقلاب هر تک نفرشان سلول ارگانیک، زنده، تعیین کننده، نافذ و قدرتمند نظم شورائی سوسیالیستی و برنامه ریز و

سیاستگذار و مجری و فعال عملی محو کار مزدوری در جامعه باشند. شاخص قدرت برای این حزب قبل از هر چیز و بیش از هر چیز درجه اجتماعی شدن آلترناتیو زنده و حی و حاضر کمونیستی وی در مقابل عینیت سیاه کاپیتالیستی موجود است. قدرت این حزب اساساً در بسیج اجتماعی پرولتاریا حول این راه حال زنده اقتصادی و اجتماعی و میزان تبدیل این راه حل به جریان واقعی و بالفعل مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داری قرار دارد. اگر از یک کارگر کمونیست و نه از منصور حکمت پرسیده شود که بارزترین و اساسی ترین شاخص حزب خود را چه میداند. بطور قطع پاسخ خواهد داد که او این شاخص را در بدیل مشخص و متعین و موجود حزبی برای پایان دادن به بردگی مزدی و برچیدن تمامیت مناسبات سرمایه داری از یکسو و خط مشی عملی و کار روزمره این حزب برای سازمان دادن پیکار جاری توده های کارگر حول این بدیل اجتماعی از سوی دیگر می داند. حال اگر از وی پرسیده شود که مکان تسخیر قدرت سیاسی در کجای شاخص های این حزب قرار میگیرد؟ باز هم او جواب خواهد داد که گرفتن قدرت سیاسی یعنی آغاز به اجراء گذاردن عملی و سراسری این بدیل اجتماعی. این کاری است که نه حزب، بلکه توده های وسیع کارگری که نقد کمونیستی حزیشان و بدیل کمونیستی این حزب در مقابل وضعیت موجود را موضوع مبارزه خود کرده اند بدان اهتمام خواهند نمود. بحث اساساً بر سر گرفتن و نگرفتن قدرت سیاسی نیست. سخن بر سر آن تحول اقتصادی، اجتماعی و تاریخی بنیادینی است که قرار است تسخیر قدرت سیاسی تحقق تام و تمام و سرتاسری آن را امکان پذیر سازد.

حکمت و مکانیسمهای اجتماعی تسخیر قدرت

"بالاخره اگر شما می خواهید مردم دنبال شما بیایند باید خود را نشان بدهید. باید دعوت خود را علنی کنید و مردم را دنبال خود بکشید. نمی توانید بدون اسم و رسم و هویت و چهره سیاسی این کار را بکنید. و کسی که بفهمد برای به میدان کشیدن دو میلیون نفر ده هزار نفر انسان واقعی و صاحب هویت و چهره شناخته شده لازم است که هر کدام نفوذی میان مردم داشته باشند و جایی ارج و قربی داشته باشند، این را می فهمد که حزبی که ۵۰ تا شخصیت کمونیست به جامعه معرفی کرده است و معتقد است هنوز کم است منکر تئوری حزب لنینی نشده است و حزب شخصیتها نشده است. بلکه خیلی ساده دارد میگوید شخصیت کم داریم دیگر. شخصیت داشتن، چهره های واقعی داشتن، رهبران و فعالین شناخته شده داشتن، روش معمول و واقعی زندگی احزاب سیاسی ای است که می خواهند قدرتمند شوند."

کاملاً روشن است که مکانیسم های اجتماعی شدن یک حزب کمونیست در میان کارگران هیچ نوع شباهتی با شیوه ها و اهرمها و ابزار اجتماعی شدن یک حزب بورژوائی ندارد. برای بورژوازی مسخ و فریب توده ها و متقاعد کردن آنها به دنباله روی از سیاستهای سیاستگذاران شیوه اساسی نفوذ و اثرگذاری اجتماعی است و این البته در مورد شرایطی است که نمایندگان و مدافعان نظم سرمایه خود را به رعایت قواعد بازی دموکراسی موظف یابند. در غیر این صورت یعنی در اکثر موارد ارتش و پلیس و نهادهای میلیتاریستی سرکوب و قهر عریبان خود مناسب ترین و

کارسازترین شکل تحزب بورژوازیست. حزب کارگری درست بر عکس با هر نوع پارلمانتاریسم یا مراودات پارلمانتاریستی با توده های طبقه خود مرزبندی بنیادین دارد. حزب از توده ها دعوت نمی کند که تسلیم سیاستهایش شوند و تحت فرماندهی وی انقلاب کنند. در اینجا سخن از وعده و وعید دادن به کارگران در میان نیست. گفتگو بر سر متشکل کردن توده های کارگر برای انقلاب و محو بردگی مزدی است و کارگرانی که قرار است به چنین کار عظیم تاریخی دست بزنند باید بطور روتین و بیوقفه دست اندرکار پیشبرد جنبش سوسیالیستی خود باشند. چشم پوشی از تفاوت عظیم میان شیوه برخورد و مکانیسم اثرگذاری حزب بورژوائی از یکسو و حزب کارگری از سوی دیگر یک معضل اساسی اغلب کمونیستهاست و این معضل اساسی دقیقاً در درک آنها نسبت به سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی ریشه دارد. حزب کمونیست کارگران بدون ابزار توده ای سازمانیابی سوسیالیستی توده های کارگر وجود جدی و عینی ندارد. تعدادی آدم منزوی آرمانخواه هر چند هم که در حرف طرفدار جدی کمونیسم باشند، به هر اندازه که برای پیشبرد اهدافشان مصمم و فداکار باشند باز هم با جمع شدن خود حزب بوجود نمی آورند. در مارکسیسم تشکل های توده ای طبقه کارگر و حزب کمونیست پدیده های ارگانیک و اجزاء ضروری موجودیت یکدیگرند. حزب هنگامی و در صورتی توسط کارگران لمس می شود که عملاً و بطور روتین اعتراض آنها علیه سرمایه داری را نمایندگی کند. این نیز توضیح واضح است که اعتراض و پیکار توده های کارگر علیه کار مزدوری یک اقدام پارلمانتاریستی نیست. یک جنبش عینی و جاری توده ای است. این جنبش ظرف تشکل و سازمانیابی اش را در شوراها باز می یابد و حزب فقط به مشابه قلب تپنده شوراها کارگری است که حیات پیدا می کند.

روایت حکمت از حزب کارگری بر هیچ مؤلفه مارکسیستی و کمونیستی قائم نیست.

او به حزبی می‌اندیشد که اعضایش در بهترین حالت باید بتوانند مردم را به دنبال خود بکشند. حزب چهره‌ها، نامداران، شخصیت‌ها و نخبگان که خود از کارگران نیستند. توده‌های طبقه کارگر اصلاً آنان را نمی‌شناسند. با مبارزات کارگران هیچ تماس فعال و مستقیم و عملی ندارند اما باید بنوعی و از طریق صحنه‌سازیهای معینی در مسیر نارضائی مردم از بورژوازی سبز شوند، روی موج این نارضائیها سوار گردند و برای گرفتن قدرت سیاسی شانس آزمائی کنند.

حکمت مسئله نفوذ اجتماعی داشتن کمونیست‌ها و محل رجوع بودن فعالین کمونیست را شنیده است اما بسان هر موضوع دیگری سواى یک معنای منجمد مکتبی و بورژوائی چیز دیگری از آن استنباط نکرده است. کمونیستها نمی‌توانند و مجاز نیستند که صاحب نفوذانی از نوع صاحب نفوذان طبقات دیگر باشند. حق ندارند صرف نارضائی مردم از وضعیت موجود را وثیقه اعتبار اجتماعی خویش و جلب افکار عمومی بسوی خود کنند. آنان باید رهبران فکری و سیاسی و عملی توده‌های کارگر در کارزار مبارزه برای برچیدن بساط بردگی مزدی باشند و از این طریق محبوب القلوب کارگران شوند. کمونیستها باید در شرائط کار و زیست و پیکار طبقه کارگر صلاحیت خویش را برای محل رجوع بودن و چهره معتبر مبارزه بودن نشان دهند. بحث حکمت بر سر شخصیت صاحب نفوذ بودن و دیگران را به دنبال خود کشیدن است. گفتگوی کمونیستهای راستین ایفای نقش فعال و خلاق و نافذ در سمت دهی و رهبری جنبش سوسیالیستی پرولتاریاست. در اینجا ما با دو برداشت عمیقاً متضاد طبقاتی از مسئله نفوذ اجتماعی داشتن، نقش شخصیت و امر رهبری

مواجهیم. یکی از این دو تعبیر که حکمت مروج آن است اساس کار را بر دنباله رو کردن توده های کارگر و اطاعت پذیری آنان از چهره های سرشناس و نامدار قرار می دهد و بر همین مبنی ساختن شخصیت های صاحب اسم و رسم و در شیپور کردن نام نخبگان را به مثابه تنها راه نفوذ حزب خود در میان کارگران می یابد. تعبیر دوم برعکس از جنبش طبقه کارگر و از پیکار توده های این طبقه برای گسستن بندهای بردگی مزدی عزیمت می کند. به سازمان دادن این جنبش نظر دارد، وظیفه خود را طرح بدیل زنده کمونیستی کارگران در مقابل سرمایه داری و تبدیل این آلترناتیو به مضمون مبارزه جاری طبقه کارگر تلقی می کند. در این راستا به کار ترویجی و تبلیغی دست می زند. مبارزه رومره کارگران را رهبری می کند و می کوشد تا آن را بر ریل جنبش سوسیالیستی و لغو کار مزدوری ره برد. تعبیر اخیر اجتماعی شدن کمونیستها و محل رجوع کارگران بودن آنها را نیز در همین راستا جستجو می نماید. برداشت حکمت از مقوله اجتماعی شدن کمونیستها نه فقط برداشتی کاملاً بورژوائی است بلکه بسیار مضحک و خودفریبانه نیز هست. عصاره حرف وی این است که اعضاء حزبش باید نام و نشان خود را از طریق مطبوعات حزبی به اطلاع کارگران برسانند، تا مردم بدانند با حزبی روبرویند که مثل احزاب دیگر چهره های سرشناس دارد، اندیشمندان و نخبگان و سیاستگذارانی دارد که مثل شخصیت های صاحب نام همه احزاب دیگر قادرند قدرت سیاسی را بدست گیرند و کارگران میتوانند بجای آنکه حرف رهبران و نامداران حزبهای دیگر را گوش دهند به حرف های اینان گوش کنند. کمبود این نخبگان و نامداران و قهرمانان تنها مشکل حزب کمونیست کارگری منصور حکمت است. حزب او همانگونه که دیدیم در طول بیست سال کلیه مسائل تئوریک جنبش کارگری دنیا همراه با تمامی

وظائف پراتیکی جنبش کارگری را دقیقاً حل کرده و جریان تبیین همه این مسائل را به محتوای حضور خلاق و مؤثر نیروهایش در جنبش طبقه کارگر توسعه داده است!! اما در این راستا فقط یک کمبود دارد. چهره های نام آور، کاروانسالاران، سلسله جنبانان و شخصیت هائی که مردم را دنبال خود بکشند در حزب او زیاد نیستند. تا حالا ۵۰ تا از این شخصیتها را به جامعه معرفی کرده، اینها هم که همگی از حزب بیرون آمده اند و سخن از شکست حزب می گویند. پس معلوم نیست چرا باز هم این کمونیستها تعقل نمیکنند و سر و صدایشان بلند میشود که حزب نباید حزب شخصیت ها بشود!!! اگر شخصیت سازی نکنیم، اگر کادرهای حزبی نامدار نشوند. اگر حزب ما حزب نامداران و برجستگان و مشعلداران و پرومته ها نباشد پس مردم را چگونه دنبال خود بکشیم!!! و بالاخره اگر این کارها را نکنیم چگونه قدرتمند شویم!!!

نگاه منصور حکمت به حزب نگاه لیبرالیسم قرن هجدهم به حزب است. نگاه یک آخوند، یک کشیش، یک سلطنت طلب به مقوله تحزب توده هاست. کارگران و مردم فرودست باید به شخصیت ها ایمان پیدا کنند منتهی بجای چهره های شناخته شده تا کنونی بورژوازی به کسانی که خود را کمونیست می نامند اعتماد نمایند. باید از اینان دنباله روی کنند. فلسفه مرید و مراد، امام و امت، ارباب و رعیت باید در تاریخ پایدار بماند و این بار باید همه این دکترین های وقیح توسط آدمی مدعی کمونیسم و مارکسیسم به خورد آدمها داده شود.

منصور حکمت حزب بودن و نبودن یک سازمان سیاسی را با فعال بودن و نبودنش در امر تسخیر قدرت اثبات و نفی کرد. حزبی خواست که در قالب یک حزب قدرت سیاسی را تسخیر کند. برای گرفتن قدرت دولتی کارگران را دنبال خود بکشاند. برای دنباله کشانی توده های مردم نیازمند داشتن

شخصیتهای با نفوذ و عناصر صاحب نام است. تمامی این احکام یکی بعد از دیگری و بصورت مکمل همدیگر در تئوری "حزب و جامعه" حکمت ردیف میشوند. او بر هر چه که کمونیسم و مارکسیسم است یکجا "چهار تکبیر" می زند. قدرت سیاسی یا دولت موقت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا در این فلسفه بافیها دیگر اصلاً قدرت سیاسی طبقه کارگر نیست. توده های کارگر نیستند که از درون شوراهای خویش ماشین دولتی بورژوازی را در هم می شکنند و قدرت سیاسی و اراده نافذ خود برای تحول سوسیالیستی اقتصاد را اعمال می کنند. بلکه یک حزب چند نفری است که با بهره گیری از شرائط معینی مردم را به دنبال خود می کشد و دولتی بر جای دولت موجود سرمایه با همان شکل و سیاق مستقر میسازد. در اینجا کارگران نیستند که با دورنمای روشن کمونیستی، با در دست داشتن بدیل عینی و بالفعل و مشخص سوسیالیستی، با نیروی قاهر جنبش شورائی، بورژوازی را سرنگون مینمایند و سازمان شورائی کار سوسیالیستی را بر پای میدارند، بلکه بر عکس نام آوران و پرچمداران و صاحب نفوذان هستند که تمامی شهرت، اعتبار و نفوذ خود را برای جلب حمایت ناراضیان بکار میگیرند و این حمایت را بعنوان سکوی پرتاب حزب کوچک خویش به قدرت، مورد استفاده قرار میدهند. حکمت تازگی به این نظریه دست نیافته است. برخلاف تصور خیلها، او از آغاز نیز همین عقیده را داشته است.

"من کاملاً درک می کنم که یک عده دولت را بدست می گیرند و با یک شورای کمیسرها و یک عده کارمند امور را می چرخانند. این یک شکل تولد و یک شکل گذاری دولت پرولتاریاست و من هم آن را دولت پرولتاریا می دانم و هیچ ایرادی به این شکل قضیه وارد نیست." مطلب بالا را حکمت نه در سال ۹۹ میلادی بلکه ۱۴ سال قبل از آن و

در گفتمان خویش پیرامون مسأله شوروی مطرح کرده است. واقعیت این است که او هیچگاه دولت کارگری دوران گذار را سوای یک ماشین بوروکراتیک بالای سر کارگران با یک ارتش رسمی و مشتی سیاستگذار دولتی چیز دیگری تلقی نکرده است. از زمانی که با حمید تقوایی مارکسیسم انقلابی را کشف می کنند!! تا امروز که در جستجوی چند چهره با نفوذ برای به دنبال کشاندن مردم و گرفتن قدرت سیاسی است همیشه همین طور می اندیشیده است. راستش ریشه تمامی مغلطه ها و توهم بافی های سوسیال رفرمیستی حکمت نیز در همین جا نهفته است. سوسیالیسم حکمت سازمان شورائی حضور مستقیم و نافذ آحاد کارگران در یک جامعه گسسته از کار مزدوری نیست. دولت کارگری دوران گذار وی پرولتاریای متشکل به مثابه یک طبقه در شوراها نیست. محو کار مزدوری در تلقی او با محو هر نوع جدائی کارگران از برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی همراه نیست. در سوسیالیسم حکمت این آحاد توده های کارگر نیستند که تولید و کار اجتماعی را برنامه ریزی می کنند، چه تولید شود و چه نشود را تصمیم می گیرند. توزیع کمونیستی محصول کار و تولید را سازمان می دهند. این کارگران نیستند که با ایجاد چنین سازمان کار و مدنیتی وجود خود به مثابه طبقه کارگر و وجود هر نوع طبقات در جامعه را رفع می کنند، نه، سوسیالیسم حکمت هر چند هم که در زورق زیبای نقد سوسیالیستی اردوگاه بسته بندی شود بالاخره سوسیالیسم روسی و استالینی است. این نوع نگرش به سوسیالیسم، حکمت را بر آن می دارد که مسأله سازماندهی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را بطور کامل از دستور کار کمونیستها حذف نماید. برنامه کمونیستی او بجای اینکه بدیل سوسیالیستی عینیت موجود کاپیتالیستی را در پیش پای کارگران قرار دهد فقط یک بازوبند مکتبی برای روشنفکران منزوی

آرمانخواه طرفدار کمونیسم باشد. حزب او سوسیالیسم را در جنبش کارگری ترویج نکند و هیچ نوع مطالبه متناظر با سازمان دادن تعرض کمونیستی کارگران را تبلیغ ننماید. به هیچ تلاشی برای تسری آلترناتیو کمونیستی به موضوع مبارزه روز کارگران دست نزنند. هیچ فعال عملی جنبش کارگری را به کمونیسم جذب نکنند. در هیچ گوشه ای از دنیا هیچ حضوری در مبارزات هیچ بخشی از طبقه کارگر نداشته باشد و در جهت تجهیز و سازمان دادن کارگران علیه بردگی مزدی هیچ کاری انجام ندهد. حکمت و حزب دست ساخت او، سیاستهای او، تئوریهها و نظریه پردازیهای سوسیال رفرمیستی و غیر کمونیستی وی اینک بطور کامل به بن بست رسیده است. اما حکمت این بن بست را نه گره کور سوسیال رفرمیسم، نه محصول جبری غرق بودن در باتلاق خفه کننده سوسیالیسم بورژوائی، که ناشی از کمبود چهره های سرشناس حزبی میدانند. اشکال کمونیستها این بوده است که چهره های نام آور خود را به کارگران معرفی نکرده و نام و نشان این قهرمانان را به گوش مردم نرسانده اند!!!

#### حکمت و کار علنی

حکمت می گوید که باید حزب چند نفری اش به نیابت از کارگران قدرت سیاسی را بگیرد و برای اینکار باید کمونیسم کارگری را به کارگران

بشناساند، از نظر او یک اشکال اساسی کار کمونیستها یا یک دلیل اساسی موفق نشدن آنها در گرفتن قدرت این است که به اشکال علنی مبارزه کم بهاء داده اند!!! کمونیستها زیر فشار بی مهري به تسخير قدرت سياسي خصلتاً مخفي کار و زیرزمینی صفت شده و اهمیت کار علنی را درک نمی کنند!!! باید پرچم مبارزه علنی را بر افراشت. چگونه باید این کار را انجام داد؟ تا دلتان بخواهد نسخه های حاضر و آماده در چمدان حکمت بر روی هم انباشته شده است. او به اعضای حزیش توصیه می کند که مخفی کاری را کنار بگذارند، آشکارا به کارگران بگویند که بجای حزب توده و جبهه ملی یا خاتمی و بهزاد نبوی و خامنه ای حزب کمونیست کارگری را انتخاب کنند!! همین امروز وسط شهر تهران دفتر مرکزی حزب را تأسیس کنند. کارگران در اسرع وقت به آنجا مراجعه می نمایند. باید فوری به آنها مأموریت محول شود. چند روز بعد تهران را و سراسر ایران توسط حزب فتح خواهد شد و آنگاه از همه کارگران خواهیم خواست تا حکومت ما را بعنوان حکومت خودشان به رسمیت بشناسند!!

" امکان انتخاب کمونیسم را برای کارگران فراهم کنید. به کارگران بگوئید این جنگ را می بینید؟ در این جدال می توان کمونیسم را انتخاب کرد. کمونیسم کارگری یک نیروی بالفعل و موجود است. دیگر دعوا میان جبهه ملی و حزب توده و سلطنت و سلام نیست، این حزب کمونیست کارگری است و می توانید آن را انتخاب کنید. انتخاب شما محدود به احزاب طبقه حاکم نیست. این حزب خودتان است و می توانید فردا بروید وسط تهران، دفتر مرکزی حزب، به حزب بپیوندید و با کارگران دیگر عضو حزب در محل و کارخانه و شهر خود مرتبط شوید و متحد بشوید، می توانید از همان روز مسؤلیت بعهدہ بگیرید. رفقا ما میخواهیم به

طبقه کارگر حق انتخاب کمونیسم را بدهیم.... آخر باید یک حزب  
در مرکز صحنه سیاسی حضور یافته باشد تا بشود انتخابش  
کرد..."

به راستی که چه آسان است در محافل انس شبانه، در خلوت دل، در  
گوشه ای امن و امان از خاک اروپای غربی یکشنبه و حتی یکساعته با  
چند عبارت و صغری و کبرای خود تراشیده، کل طبقه کارگر ایران را در  
آن واحد سازماندهی کرد، با نیروی آنها انقلاب نمود و بعد هم بر اریکه  
قدرت نشست. برای آدمی که به عمرش نه مزه یک کابل ساواک را چشیده  
و نه سایه هیچ پاسداری را به خواب دیده و از همه اینها مهمتر و تعیین  
کننده تر اینکه حرف زدن را نیز فقط و فقط برای حرف زدن می خواهد و  
نه بیشتر، تمامی این فتوحات به راحتی قابل حصول است اما راستش در  
اینجا نیز این ولوتاریسم متافیزیکی موج حکمت نیست که آماج واقعی  
انتقاد ماست. نه این وجه حرفهایش اهمیت چندانی ندارد. کسی چه  
میداند؟ شاید حکمت می تواند همین الان در خیابان امیرآباد جنب  
دانشگاه تهران خانه حزب خود را برپا و آباد کند. شاید او می تواند به  
یمن جامعه مدنی آخوندی که به هر حال "عمامه اش را چهار انگشت  
عقب تر از آخوندهای دیگر می گذارد و بند زیرجامعه اش را کمی بالاتر  
می بندد" فعالیت حزبی را هر طور که می خواهد علنی کند، می تواند  
یا نمی تواند مسأله خود اوست. حرف ما اساساً چیز دیگری است. سخن  
ما این است که حکمت حتی به اندازه سوسیال دموکراسی هم برای کارگران  
و توده ها ارزش قائل نیست. سوسیال دموکراسی که سهل است حتی راست  
افراطی سرمایه نیز گاهی خود را ناچار می یابد که برای همراه کردن مردم  
دنیائی توهم آفرینی سر هم بندی کند. برای فریب دادن کارگران هزار جور  
نیرنگ و ترفند به هم ببافد. اما منصور حکمت همین اندازه اعتبار را هم

به کارگران نمی دهد. او به اعضایش فرمان می دهد بروید در وسط تهران دفتر حزب را بر پا کنید، به کارگران بگوئید بجای توده و سلطنت و سلام کمونیسم کارگری را به قدرت برسانند!!! در تلقی دبیر اول کمونیسم کارگری توده های کارگر مشتی همج الرعاء هستند. اگر "سلام" به آنان بگوئید "سلامیست" شوند فوری می پذیرند، "سلطنت" می تواند در یک چشم به هم زدن آنان را سلطنت طلب کند، ایادی منصور حکمت هم در یک طرفت العین قادرند همه آنان را پشت سر دبیر کل خود ردیف نمایند. اگر کارگران تا حالا به استقبال حکمت و حزب وی نشتافته اند فقط بخاطر این است که افراد حزب او کار علنی نکرده و بی مهری زیادی به گرفتن قدرت سیاسی نشان داده اند!!!

حکمت با واقعیت بسیار تلخی روبرو است. او بیست سال است که با سنگ و گچ خودفریبی برای خود دنیائی ساخته است. در عالم خودفریبی خویشتن را کاشف مارکسیسم انقلابی پنداشته است. طراح کمونیسم کارگری شده است. سیر تا پیاز مسائل تئوریک و وظائف پراتیک کمونیستها را تبیین کرده است اما او اینک در فروکشی هیجانانگیز خودفریبانه و طغیان خلسه های تلخ بعد از پیروزیهای دروغین سخت دست خالی مانده است. حتی چهار کارگر کمونیست آشنای توده های کارگر با او همراه نیست. حکمت قادر به تشخیص رمز و راز شکستهای تلخ خویش نیز نیست و هیچ رغبتی هم به درک آن ندارد. ماجرا از این قرار است که او در تمامی این بیست سال فقط سوسیال رفرمیسم مسلط چپ را رنگ و لعاب زده است. تئوریهها، نظرات، تحلیلها و همه آنچه که وی بدان می بالد سواى مشتی الفاظ سوسیال رفرمیستی هیچ چیز دیگر نبوده است. این حرفها هیچ و مطلقاً هیچ راه حل واقعی و ملموس و عینی برای در هم گسستن بندهای بردگی مزدی در پیش روی کارگران قرار نمی داده است.

سوسیالیسم حکمت نسخه پیکار روز کارگران برای برجیدن بساط سرمایه داری و استقرار سازمان کار سوسیالیستی نبوده است. حکمت و حزب او بهیچوجه نقد کمونیستی عینیت موجود را به هستی آگاه طبقاتی کارگران تسری نداده اند. حکمت ترویج کمونیستی نکرده، حزبش در شکوفائی و توسعه جنبش شورائی طبقه کارگر هیچ گامی بر نداشته است و از بدیل کمونیستی حی و حاضر کارگران در مقابل سرمایه داری سخنی نگفته است. حزب حکمت هیچیک از این کارها را انجام نداده و لاجرم هیچ نوع موفقیتی در سازمان دادن جنبش سوسیالیستی کارگران بدست نیاورده است. اینجاست که لیست طولانی فتوحات مشعشع دروغین با طومار جدیدی از خودفریبی های نوین همدیگر را تکمیل می کنند. حکمت و حزب همه مشکلات را از پیش پای جنبش کارگری بر داشته اند!!! همه کارها درست و پرثمر و موفقیت آمیز بوده است. تنها اشکالی که در این میان وجود داشته است بیعلاقگی به تسخیر قدرت سیاسی و بی توجهی به کار علنی بوده است!! ایراد اساسی کار این است که آنان علناً از کارگران نخواستند که بجای سلام و سلطنت به "کمونیسم کارگری" رأی دهند. دنیای خودفریبان چه افسانه ای و پر نقش و نگار است. حیف که آخر و عاقبتی ندارد. حکمت حتی ذره ای رمز و راز سازمان دادن جنبش کمونیستی کارگران را نمی داند دقیقاً به این دلیل که انقلاب سوسیالیستی و به قدرت رسیدن طبقه کارگر و برجیدن بساط کار مزدوری اصلاً مسأله او نیست. اگر کسی کمونیسم کارگری را بفهمد مسلماً تجهیز و تدارک و آماده ساختن توده های کارگر برای جامعه سالاری شورائی سوسیالیستی را تا این اندازه به تمسخر نمیگیرد. تمامی هست و نیست این تدارک و تجهیز را در درخواست از کارگران برای رأی دادن به حزب وی بجای حزب سلام و سلطنت خلاصه نمی نماید. اگر کسی به انقلاب طبقه کارگر اعتقاد

داشته باشد مشکل جنبش کارگری را در مجرد عزل یک دولت و روی کار آوردن دولتی دیگر نمی بیند. اگر حکمت حتی نازل ترین شناخت ممکن مارکسیستی از رابطه حزب و طبقه، تحزب کمونیستی کارگران، سازمانیابی توده ای جنبش سوسیالیستی، پروسه تدارک پرولتاریا برای انقلاب و نظائر اینها داشت هیچگاه به خود اجازه نمیداد که کنار گذاشتن خاتمی و رأی ندادن به خوئینی ها، انتخاب حزب حکمت و انتخاب نکردن حزب کمالی و ابوالقاسم سرحدی یا نه گفتن به حزب توده کیانوری و آری گفتن به "حزب کمونیست کارگری"، امتناع از پاسخ موافق به دکتر گنجی و لبیک به دعوت خویش را زیر تیتیر و عنوان سازمان دادن کارگران برای انقلاب کارگری، خورد هوادارانش بدهد. حکمت فقط به گرفتن قدرت سیاسی می اندیشد. بد شانسی او این است که فرماندهی از فرماندهان ارتش یا سپاه جمهوری اسلامی نیز نیست که بدون در میان گذاشتن هدف خود با سربازانش آنها را به صف کرده و یکشبه کودتا کند، به حمایت مردمی احتیاج دارد. مردمی که بنا به اعتقاد مکتبی و ایدئولوژیک وی باید بخشی از آنها هم کارگر باشند. این کارگران باید حزب چند نفری او را به قدرت برسانند و بعد هم از این قدرت دولتی دفاع کنند. آنان را نماینده خود بدانند و باور کنند که انقلاب سوسیالیستی کرده اند. زیرا که "وقتی نماینده شان در قدرت است خودشان در قدرتند"

اما این انتهای فاجعه نیست. ابعاد ماجرا هنوز هم دهشتبارتر است. حکمت با این تحلیل و فراخوان خویش درک خود از قدرت سیاسی طبقه کارگر را نیز برای همگان آفتابی می کند. او پیش از این نیز به کرات این کار را کرده است. اما این بار خیلی بی پرده تر و زمخت تر سخن دل خود را بیان داشته است. استقرار دولت کارگری یعنی قدرت گیری حزب ۳۰ - ۴۰ نفری حکمت با رأی کارگران!!! آری عمق فاجعه اینجاست که

انقلاب کارگری دبیر اول کمونیسم کارگری و قدرت سیاسی طبقه کارگر در روایت ایشان بالاخره سوای بقدرت رسیدن ۴۰ - ۵۰ هوادار وی هیچ چیز دیگر نیست. حزب حکمت به کارگران همان را میگوید که هر حزب بورژوائی فریبکاری میگوید. به من رأی دهید و قدرت را به من بسپارید. همه چیز بر وفق مراد خواهد چرخید!!!

تردیدی نیست که حکمت خواهد گفت حزب وی از سوسیالیسم و محو کار مزدوری سخن می گوید، برچیدن استثمار و طبقات و دولت را وعده می دهد. و از این لحاظ وعده و وعیدهایش با احزاب بورژوائی تفاوت اساسی خواهد داشت. بسیار خوب. حزب وی فرمولبندی مکتبی این مفاهیم را بر روی کاغذ در کنار هم چیده است اما تعبیر این مفاهیم در عمل و اندیشه سرنشینان حزب این بوده است که برای سازمان دادن مبارزات کارگران و جنبش لغو کار مزدوری هیچ کاری انجام ندهند. درست به همین دلیل نیز حزب آنها حزب طبقه کارگر نشده است. این نیز بدیهی است که هیچ حزب سیاسی نمی تواند به قیومت کارگران قدرت دولتی را به کف گیرد، یک حکومت بوروکراتیک بالای سر کارگران بر پای دارد و بعدها قدرت سیاسی را به طبقه کارگر صدقه دهد. دولت کارگری حتی در نخستین لحظه موجودیت خود سازمان کار و مدنیته متشکل از پرولتاریا بصورت یک طبقه یا در واقع متشکل از بیشترین آحاد توده های کارگر است، طبقه کارگر برای برپائی چنین دولتی باید از درون یک جنبش شورائی سراسری تجهیز شود، باید در سیطره همین نظام سرمایه داری با افق روشن سوسیالیستی و در دست داشتن بدیل زنده کمونیستی خویش در مقابل وضعیت موجود، با طرح مطالبات متناظر با تعرض علیه تمامیت سرمایه داری آمادگی ایفای چنان نقشی را احراز کند. طبقه کارگر اگر چنین نکند حتی در صورت سرنگونی قدرت دولتی بورژوازی باز هم هیچ

تضمینی برای پیروزی واقعی انقلاب خود ندارد. سرنوشت طبقه کارگر روسیه در فردای انقلاب اکتبر بهترین شاهد این مدعاست. اما حکمت باز هم خواهد گفت که بلشویکها راه و رسم تحول سوسیالیستی اقتصاد را نمی دانستند ولی او خوب می داند و از این لحاظ هیچ مشکلی برای طبقه کارگر تحت رهبری حزبی وجود ندارد. کاش حکمت می دانست که دانستن و ندانستن چگونگی تحول سوسیالیستی اقتصاد یک مقوله مجرد تئوریک نیست. برچیدن بساط سرمایه داری و محو کار مزدوری یک جنبش واقعی است. عمل اجتماعی طبقه ای است که با دخالتگری مستقیم و نافذ آحاد افرادش در برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی، در پراتیک کردن این برنامه ریزی، در تعریف کار اجتماعاً لازم سوسیالیستی، در توزیع سوسیالیستی محصول اجتماعی، در همه چیز و همه چیز به جدائی انسانها از محصول کارشان، به کار مزدبگیری، به دولت، به طبقات و هر چه که نشان از سرمایه داری دارد پایان می بخشند. حزبی که ادعا می کند دولت را با رأی طبقه کارگر بچنگ میآورد و بعد قدرت سیاسی و سوسیالیسم را به توده های کارگر هبه می کند به کارگران دروغ می گوید.

هم حکمت و هم کسانی که وی را به این روز انداخته اند باید برای یکبار هم که شده لحظه ای بطور جدی بنشینند و با آنچه که تا کنون پنداشته و فی الحال می پندارند حساب خود را روشن سازند. انقلاب سوسیالیستی را کارگران میکنند، قدرت سیاسی را نیز طبقه کارگر تسخیر می نماید. آن هم نه با اطاعت کورکورانه از فرماندهان حزبی، بلکه از طریق متشکل شدن در جنبش لغو کار مزدوری، سازمان یافتن در شوراهائی که ظرف اعتراض کمونیستی او علیه سرمایه داری است. با در دست داشتن بدیل سوسیالیستی معینی که کیفرخواست مبارزه حی و حاضرش در جامعه کاپیتالیستی است. کمونیستها نمی توانند کارگران را امر و نهی کنند باید

کمونیسم و بدیل کمونیستی عینیت موجود را موضوع مبارزه روزمره آنها نمایند. باید تمامیت سرمایه داری را لحظه به لحظه برای کارگران آناتومی مارکسیستی کنند. باید آگاهی به عینیت موجود را سلاح مادی طبقه کارگر در پیکار علیه سرمایه سازند. باید به مثابه کارگران کمونیست و در درون جنبش جاری طبقه کارگر حزب بزنند. ترویج کنند، تبلیغ نمایند. متشکل سازند باید در چنین پروسه ای طبقه کارگر را با آگاهی طبقاتی و با نیروی عظیم دخالتگری اش یگانه کنند. آنسان که توده های کارگر هر لحظه و هر آن سوسیالیسم خود را و نه حزب کوچک و محقر چند نفری مدعی نمایندگی آنها را مانند پتک بر سر بورژوازی بکوبند و با قدرت شوراهای سراسری متشکل از توده های خویش قدرت سیاسی سرمایه را رفع و جامعه سالاری شورائی سوسیالیستی خود را مستقر سازند. کمونیستها اگر بخواهند کمونیست باشند باید فعالان اندیشمند و عملی چنین پیکار سترگ تاریخی باشند. حتی اگر بخواهند قهرمان باشند!! باید قهرمانان راستین چنین جنگ خونین و سرنوشت سازی باشند.

مقاله " حزب و جامعه " منصور حکمت کوهی از افکار و ایده های متحجر بورژوا اپورتونیستی را زیر نام و نشان کمونیسم کارگری سرهم بندی کرده است. پرداختن به همه مطالبش بنظر می رسد که اتلاف وقت باشد. اما خارج از نقد و تحلیل این مقاله یکی دو نکته در رابطه با عمر کوتاه سیاسی حکمت لازم به گفتن است.

اول اینکه او شاید همیشه و در همه حال تا این اندازه غلیظ و عریان بر هر چه که مارکسیسم و کمونیسم است تازیانه فرود نیاورده است. او گاهی اوقات حتی حرفهای بعضاً متفاوتی نیز زده است. در "تفاوتهای ما"، در "کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان" در نقد پوپولیسم، حتی در بررسی تجربه شوروی گاهگاه به نکاتی اشاره کرده که با حرفهای مقاله

اخیرش یکی نیستند. از نظر ما این تفاوتها اساساً هیچ حقانیتی به مباحثات قبلی او نمی دهد. اگر کسی بخواهد انسجام نظرات وی را پیگیری کند فقط به یک جا می رسد. سرمایه داری دولتی دستکاری شده اردوگاه نقطه شروع و رجوع و ختم مباحثات اوست. این را حتی همان تئوریها و نقد و انتقادات بظاهر رادیکال او نیز کتمان نمی کند. این را از سلسله بحثهایش پیرامون مسأله شوروی، در مقاله دولت در دوره های انقلابی، در بحث شوراهایش، در روایت وی از برنامه کمونیستی، در درک او از دولت کارگری دوران گذار، در تحلیل وی از حزب کمونیست کارگران و در همه گفته های دیگرش می توان بخوبی کند و کاو کرد. اینکه حرفهای او اینجا و آنجا در تناقض با هم قرار دارد بخاطر پخته نبودن نظرات سوسیال رفرمیستی و بورژوا اپورتونیستی اش نیست. بلکه این بیماری هر روشنفکر مکتبی و آکادمیک است. بحث روشنفکر بودن و نبودن نیست. سخن از مکتبی و غیرزمینی یا آکادمیک بودن است. روشنفکر مکتبی به رغم تعلق طبقاتی طبیعی و اجتناب ناپذیرش تعهد قرص و محکمی به هیچ جنبشی ندارد. چون اساساً به دور از جار و جنجالهای زمینی مبارزه طبقاتی در برج عاج خیال پنداریهایش با وزن و قافیه و منظوم بودن و نبودن افکارش سر گرم است. از آنجا که با هیچ جنبش زمینی و اجتماعی و واقعی در ارتباط نیست قرار نیست به معضلات هیچ جنبشی هم پاسخ گوید. کار او این است که مطابق صلاحدید زمانه و اوضاع و احوال روز نظریه راست و ریس کند. ضد و نقیض گوئی طبیعی اوست. فرق احمد شاملو و مهدی بازرگان در همین جاست. بازرگان نماینده سیاسی استخواندار و کارکشته بورژوازی ایران بود و تعهد داشت که مقتضیات بازتولید سرمایه اجتماعی را در حرفها و گفته ها و نوشته هایش فرموله کند. درست به همین خاطر وقتی نهضتیون

ناراضی مجاهد شده از او می خواهند که همراه آنها به مبارزه مسلحانه روی آورد با قاطعیت نه میگوید. او می دانست که این کار حداقل برای نظم سیاسی سرمایه داری چندان خوش یمن نیست. اما احمد شاملو با اینکه به اندازهٔ بازرگان بورژواست هر روز بنا به مصلحت ایام حرفی زده و می زند. یک روز سرود کاشفان فروتن شوکران کبیر را سر می دهد. فردایش از شرارت و شناعة انقلاب جهانی کمونیستی سخن میراند. زمانی با شعرش همراه "شن چوی" کره ای می جنگد و روزی هم بر هر نوع رابطهٔ میان شعر و جنگ چماق می کشد.

حکمت مثل شاملو اهل هیچ جنبش واقعی و زمینی و طبقاتی نیست. در چهار دیواری بستهٔ حزب چند نفری سر به راهش هر طور که اقتضاء کند نظریه بافی می نماید. یک روز برای متقاعد نمودن نیروهای سرخورده از سوسیالیسم خلقی و ناسیونال چپ، مارکسیستی حرف میزد، در بارهٔ شناعة تشکیلات پرستی و تبلیغ نام و نشان تشکیلات توسط چپ پوپولیستی ساعتها داد سخن می داد و مقاله ها می نوشت. روزی هم بر همهٔ انصار و یارانش شمشیر می کشد که چرا نام حزب و نام شخصیت های حزب را در شیپورهای خیلی بلندتر نمی کنند. روزی روزگاری از سازماندهی کارگران و توسعه دادن صف مستقل کمونیستی در میان توده های کارگر حرف می زد و بعداً به این نتیجه رسید که بهتر است خودش و حمید تقوایی و چند نفر دیگر قدرت را بگیرند و از کارگران بخواهند که قدرت آنان را قدرت خود بدانند. اما این تناقضات را اصلاً نباید جدی گرفت. حکمت در سوسیال رفرمیسم سخت استوار و پا برجاست.

نکتهٔ دیگری را هم باید به بحثها افزود. در جایی از مباحثات اخیر درونی حزب از قول یکی از مستعفیون خواندم که نظر جدید حکمت را بازگشت به "تئوری" "موتور کوچک و موتور بزرگ" تعبیر نموده بود. این حرف

کاملاً درست است اما باید با انصاف بود و مطلب دیگری را نیز در کنار آن توضیح داد. کسانی که در آن ایام به کار چریکی روی آوردند از نقد کمونیستی و مارکسیستی طبقه کارگر بر سرمایه داری واقعاً هیچ چیز نمی دانستند. آنها غالباً بر خلاف حکمت آدمهای فرصت طلب و متلونی نبودند. از بیسوادی مارکسیستی مرگباری در رنج بودند. برای اینکه چند صفحه مطلب کارین نویس شده "چه باید کرد" را مطالعه کنند باید شبها از خانه تیمی با مسافتی طولانی چک و تصفیه و مراقبت در چند محله آن سوتر خرابه ای پیدا کنند. دستنوشته ها را در آنجا دفن نمایند و باز مسافتی طولانی تر محله به محله تصفیه و مراقبت و چک کردن را ادامه دهند تا در جایی بخوابند. صبح ساعت چهار صبح با همان سیاق به سراغ نوشته دفن شده بیایند و آن را بر گیرند. آنان سهل الحصول ترین متون مارکسیستی را اینگونه مطالعه می کردند. منصور حکمت در تمامی عمرش یک دقیقه نیز آنگونه زندگی نکرده است. تمامی افتخار وی آن است که کمونیسم و مارکسیسم را در اروپای غربی و در محضر اساتید اقتصاد سیاسی مارکسیستی آموخته است. او در عین حال زمانی با سیاست آشنا شده است که هر طفل ابجد خوان مارکسیسم با هزار استدلال بر هر چه که تئوری موتور بزرگ و کوچک بوده است آتش سب و لعن فرو می ریخته است. مشکل او مشکل بیسوادی مارکسیستی نیست. همانگونه که کائوتسکیها با چنین نقیصه ای مواجه نبودند. حکمت یک سوسیال رفرمیست آگاه است و بسیار آگاهانه همه حقایق مارکسیستی مبارزه طبقاتی و انقلاب کارگری را تحریف می کند. گفتیم که مشکل او بی اطلاعی از مارکسیسم نیست. این حرف از زاویه دیگری نیز قابل تعمق و بحث است. حکمت تمامی بازار داغ کاسبی خود در این سالها را بر عکس کمونیستهای معتقد به موتور کوچک و موتور بزرگ مدیون چند کلمه

سواد و فقط سواد مارکسیستی بوده است. او هیچگاه هیچ راه حل مشخص و طرح کنکرت و افق معینی برای مبارزات کارگران نداشته است. یادگیری مکتبی بخشهایی از گروندریسه و کاپیتال در تاریکی زار و برهوت سیاه بی اطلاعی چپ سوسیال خلقی از مارکسیسم باعث شد که محفل او توجه افرادی را جلب کند. اما محفل حکمت سوی همین مقدار سواد سیاسی مکتبی هیچ چیز دیگر نداشت و از همین روی نتوانست هیچ گرهی از هیچ معضل جنبش کارگری و کمونیستی باز کند.

حکمت و پارلمانتاریسم.

حرفهای منصور حکمت در مقاله حزب و جامعه اگر چه از لحاظ افشاء ماهیت عمیقاً اپورتونیستی و ضد کمونیستی دیدگاههایش بطور بیسابقه ای عریان است اما در مواردی دو پهلو نیز هست. او از انتخاب حزیش بجای حزب سلطنت و سلام توسط کارگران حرف می زند اما صریح نمیگوید که مرادش از انتخاب چه نوع انتخاباتی است. مؤلفه های زیادی در کنار هم از عزم جزم حکمت به مشارکت در مبارزات پارلمانتاریستی سخن می گویند. سب و لعن کار مخفی، روی آوری گسترده به کار علنی، توصیه برای افتتاح دفتر و دستک در مرکز تهران، تبلیغ برای انتخاب حزیش توسط کارگران، همه اینها در کنار هم یعنی صف شدن برای رفتن به پارلمان اما او در عین حال بصراحت از پارلمانتاریسم بحثی به میان نیاورده است. برای ما نیز چندان مهم نیست. توضیح واضحات است که ما هر نوع پارلمانتاریسم را قویاً محکوم می کنیم اما راستش این است که چرخاندن انتقاد از حکمت بر روی مسأله پارلمانتاریسم بنوعی در حکم

پرده اندازی بر روی اشکالات بسیار اساسی تر و غیرکمونستی تر سرکش در دیدگاههای اوست. از این گذشته اگر او در این مقاله از پارلمانتاریسم سخن نگفته باشد باز هم برای ما مانند روز روشن است که او و امثال او اگر بخواهند بر نظرات تا کنونی شان ثابت بمانند سواى غلطیدن به منجلاب پارلمان بازی هیچ راه دیگری در پیش روی ندارند. حکمت قول می دهد که اگر اعضاء حزبش بتوانند فقط ۵ درصد مردم ایران را حال این مردم متعلق به هر طبقه ای که می خواهند باشند به حمایت "حزب کمونیست کارگری" جلب نمایند تمامی منطقه ( احتمالاً کل خاورمیانه یا شاید هم بیشتر) یکسره توسط "کمونیسیم کارگری" فتح خواهد شد. ترجمه زمینی این حرف این است که اگر در یک انتخابات آزاد قانونی ایشان و چند عضو دیگر حزبش به پارلمان بورژوازی راه یابند می توانند با استفاده از این تریبون سرمایه، کل توده های خاورمیانه را پشت سر کمونیسیم و در زیر بیرق "کمونیسیم کارگری" به صف نمایند!! حکمت این حرف را به صراحت نگفته است و از این روی جای را برای فرار فرصت طلبانه خویش از تحمل انتقادات کمونستی باز گذاشته است اما یک چیز روشن است. حمایت مورد نظر حکمت مطابق تعریف خود وی از آن نوع حمایتهای علنی است که کارگران ضمن مراجعه به دفتر حزبش در وسط شهر تهران انجام می دهند. حزبی که می خواهد این نوع حمایتها را جلب کند معمولاً راه و رسم معینی را دنبال میکنند. جلب رضایت دولت هار و درنده سرمایه را در دستور کار قرار می دهد.. به قانونیت و قراردادیت وحشی ترین رژیمها تمکین میکنند. حکمت تا این لحظه با صراحت از قصد خویش به سقوط در این ورطه سیاه سخن نگفته است اما راه را کاملاً برای اینگونه فروغلطیدنها هموار ساخته است. هر که "کمونیسیم کارگری" دروغین او را نیک بشناسد بر سردر آن خطوط بر جسته این